

الله در ادیان مختلفه

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين وصلى الله على محمد و على آله الطاهرين

مجموعاً سوره توحيد، در آغاز چهار ايجاب دارد به عنوان تثبيت ذات حضرت حق سبحانه و تعالي، و سه سلب دارد. چهار ايجاب: اول «هو»، بعد «الله»، بعد «احد»، بعد «صمد». که «الله»، هو را تفسير مي کند. «احد»، الله را تفسير مي کند. «صمد»، احد را تفسير مي کند. و «هو» و «الله» و «احد» و «صمد»، مشتمل اند بر ذات و صفات ذاتي ذات که ديروز اشاره کرديم.

بعد سه مرحله ي سلمي است: «لم يلد»، «ولم يولد»، «ولم يكن له كفواً احد». که کُفُواً نيست، کُفُتاً نيست، کُفُوً نيست، بلکه کُفُواً است. درست است از نظر قرائات و از نظر معنا، اين چهار، از نظر معنا يکسان هستند، ليکن از نظر قرائات گوناگون اند. اما قرائت قرآني، «كُفُواً احد» است که اگر کسی در سوره توحيد، به عنوان سوره نماز، بعد از حمد، کُفُوً يا کُفُتاً، يا کُفُواً بگويد، نمازش باطل است. يا اگر جمع کند بين کُفُواً و بعضي از قبيل ديگر، باز کلام زائد است و نماز باطل است. زيرا سوره توحيد، در قرآن فوق حد تواتر، کُفُواً است. گرچه سه لفظ ديگر هم، داراي همين معنای کُفُواً هست، اما همان طوري که معنا مراعات مي شود، لفظ هم بايد مراعات شود. معنا قرآني و لفظ هم قرآني.

خوب این یک مطلب، حالا سلبیات سه گانه ای که در مرحله دوم سوره آمده است: «لم یلد» یک، «ولم یولد» دو، «ولم یکن له کفواً احد» سه. این ها صفات سلبی است. صفات ایجابی، «احد» و «صمد» است که صفات ذاتی است. ذات «هو» و «الله» است. و صفات سلبی همین سه جمله سلبیه است.

حالا، «لم یلد»، خدا والد نیست، چنانکه علت نیست، چنانکه سبب نیست. بلکه خدا خالق است. چون والد از جنس مولود است، و مولود هم از جنس والد. سبب و مسبب از یک جنس اند. علت و معلول از یک جنس اند. علت معلول را می زاید، یا با چهره خودی، یا با غیر چهره خودی. اما در ذات، همان ماده و مادی است. سبب هم مسبب را می زاید.

علت، سبب، والد و از این گونه تعبیرات، زاینده مسبب و مولود و معلول اند. اما «لم یلد»، اولین وصف سلبی حضرت حق سبحانه و تعالی که بر مبنای «هو»، «الله»، «احد» و «صمد» است، «لم یلد» است. یعنی از ذات چیزی برون نمی دهد، چه مجرد باشد «ولد»، و چه روح باشد، و چه نیروی جاذبه باشد، و چه مادی باشد که غیر از جاذبه است، و چه ماده باشد، چه فرزندی که خود بزاید، و چه فرزندی که به وسیله همسر تولید کند. این هفت مرحله، مسلوب است در جنب «لم یلد».

و در جنب «لم یولد» هم، این هفت مرتبه با اضافه مرتبه ی هشتم، مسلوب است. مرتبه هشتم در بُعد دوم «لم یولد»، این است که، «لم یولد»: خدا مولود خیال نیست. چنانچه مادیین احیاناً می گویند، خدا مولود خیال است، چون مردم به هر چیز برخورد می کنند مسبب است، می گویند سبب الاسباب داریم، مسبب الاسباب را خدا می دانند و بنابراین خدا را مولود خیال می دانند. خدا مولود خیال نیست. اصلاً مولود نیست.

پس «لم یلد ولم یولد»، در پانزده جهت است. «لم یلد» هفت جهت، «لم یولد»، هفت جهت، و جهت هشتم «لم یولد»: خدا مولود خیالات و افکار خام جاهلانه اشخاصی نیست

حالا، اولاً خدا والد نیست. معنی والد، ایلاذ از درون است. ایجاد برون، یا ایجاد از برون، والد نیست، ولادت نیست. خدا در دو بُعد، ایجاد می کند و نه سه بُعد. بُعد سوم که منفی است ایجادش نسبت به خدا، والد بودن است. از درون تولید نمی کند. گرچه تعبیر درون، تعبیر درستی نیست ولی چاره نداریم. از خود، تولید نمی کند. پس در این مثلث، این ضلع، نسبت به خدا منفی است.

خدا والد نیست، علت نیست، سبب نیست، بلکه خالق است. خالق هم که هست، خالقیت در دو بُعد است: یا «خلق لا من شيء» است مثل ماده اولیه، که فقط خالق است و مخلوق. مخلوق منته، در کار نیست. چه ضمیر غائب منته در ذات خدا باشد یا برون. در ذات نیست چون والد نیست. در برون نیست چون چیزی جز خدا وجود نداشته است. در بیرون نیست، تحصیل حاصل است.

بلکه «إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» می گوید باش! می باشد، اراده می کند (خطاب اراده است)، اراده می کند آن شيء را «لا من شيء» ایجاد می کند، نه «من لا شيء» که کلاً غلط است، و نه «من شيء» که شيء وجودی خدا نیست، و شيء وجودی غیر خدا هم نیست، چون هیچ چیز در ایجاد ماده اولیه، جز خدا وجود نداشته است. بلکه «لا من شيء». نه «من شيء» است نه «من لا شيء» است بلکه «لا من شيء». این خلق ماده اولیه، و خلق بقیه مواد «من شيء» است. همان شیئی را که، همان ماده اولیه ای را که خدا خلق کرده است، از آن آسمان ها و زمین ها و حیوانات و نباتات و انسان ها و کلّ خلایق را، متفرّع بر ماده اولیه، ایجاد کرده است.

خوب، خدا والد نیست. والد در هفت جهت نیست. مولود نیست. مولود هم در هشت جهت نیست. آن هفت جهت را اگر تبیین کنیم، اگر هفت جهت در والد تبیین بشود، هفت جهت در مولود هم تبیین است. منتها در مولود اضافه ای دارد که، مولود خیال هم، هرگز نیست، یک واقعیتی است. اصلاً مولود نیست، نه مولود خیال است، نه مولود ماده، نه مولود مجرد، نه مولود روح، نه مولود نیرو، نه جاذبه عمومی، نه مولود مادی، نه مولود ماده، در کلّ جهات، نه والد است و نه مولود.

حالا، بخش اول: خدا والد مجرد نیست، اگر مجردی داشته باشیم. ما مجردی غیر از خدا اصلاً نداریم، ولكن بر فرض محال، اگر مجردی غیر از خدا داشته باشیم، خدا والد آن مجرد نیست. البته بر فرض محال، چون مجرد والد نیست. مجرد نامحدود است، مجرد کم و زیاد ندارد، والد از او کم می شود، ولد ایجاد می شود، هر ولدی باشد. ولد مجرد یا ولد غیر مجرد. خدا والد نیست، نه والد مولودی مجرد، و نه والد مولدی غیر مجرد. به ادله زیادی از جمله اینکه اصولاً مجرد مطلق است، حدود ندارد، بُعد هندسی، بُعد فیزیکی، بُعد زمانی، بُعد مکانی، بُعد امکانی، بُعد حدود در کلّ جهات، هرگز ندارد. بنابراین چگونه امکان دارد مجرد متعدد باشد؟ اولاً مجرد مطلق متعدد نیست. ثانیاً اگر هم مجرد مطلق، متعدد باشد، نمی شود مجردی از مجردی ولادت یابد، چون ولادت کم می کند از والد. وقتی که ولد ایجاد می شود، ولد از درون والد بیرون می آید و بنابراین از والد کم می شود. و والد که مجرد مطلق

است، کم و زیاد ندارد. بلکه «احد» است، بلکه «صمد» است، بلکه مطلق است، تکامل ندارد تزايد ندارد تناقص هم ندارد.

دو: روح. روح هم ولد خدا نیست. «نفختُ فيه من روحي» (حجر، ۲۹) در بعضی از آیات هست یا «ثم نفخ فيه من روحه» (سجده، ۹)، این روح خدا نیست، چون خدا نه روح دارد نه جسم دارد. جسم، جسم است، روح هم مادی و جسمانی است. خدا اصولاً ترکیبی ندارد، چه از روح روح، چه از جسم جسم، چه از روح و جسم، چون ترکیب ندارد بنابراین خدا، والد روح هم نیست.

اینکه «و نفخت فيه من روحي»، این اضافه، اضافه تشریفیه است. یعنی در میان کل ارواحی که من خلق کرده ام، شریف ترین ارواح، ممتازترین ارواح، در احسن تقویم، روح انسان است. چنان که جسم انسان هم، اینگونه است. «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَن تَقْوِيمٍ» (تین، ۴) دو احسنیت در انسان است.

یک احسن برتر، که روح انسان است و یک احسن پایین تر که جسم انسان است. بنابراین آیاتی که روح را نسبت به خدا می دهد، اضافه است، «نفخت فيه من روحي»، اضافه چند بُعد دارد: یا اضافه شيء به خودش است مثل نفسی، یا اضافه شيء به بعضش است، یا اضافه شيء به کل است، یا اضافه شيء به چیزی است که نه جزء اوست و نه کل اوست، نه بعض اوست، بلکه انفصال تباینی و تناقضی از او دارد. کل مخلوقات که خدا آفریده است، انفصال تناقضی با خدا دارند. آن چه خدا هست آن ها نیستند، و آن چه آن ها هستند خدا نیست. بنابراین، والد روح هم نیست.

سوم، والد نیروی جاذبه هم نیست، چون نیروی جاذبه صرفاً مادی است، شکی نداریم. اگر در روح شک است، اگر در مجردی غیر از روح شک است، ولكن در نیروی جاذبه عمومی، که برخاسته و تبلور یافته از ماده و مادی است، شکی نیست که مادی است. چطور می شود که یک موجود مادی، از ماوراء ماده تولد یافته است؟ آیا مناقض در مناقض است تا از او تولد یابد؟ آیا نیروی جاذبه عمومی که مادی است، مادی تبلور یافته از ماده است، این مادی، در ذات خداست که مجرد است؟ این جمع بین نقیضین است. این اولاً.

ثانیاً تولد مادی از مجرد، محال است. چون مجرد شامل و حامل مادی در ذاتش نیست. حامل علم نسبت به او هست، حامل قدرت هست، حامل حکمت هست، اما در درون ذات، مجرد مطلق ربانیه و حید احد صمد، این مشتمل بر ذات غیر مجرد نیست. تا چه رسد به نیروهای مادی غیر جاذبه، تا چه رسد به مواد، مواد کلاً چه ماده که محسوس است، چه مادی که غیر محسوس است و جاذبه نیست، و چه مادی

که جاذبه است، و چه مادی که روح است، و چه غیر مادی و خیال که مجرد ... است در کلّ این موارد هفت گانه، لم یلد، خدا نزاده است.

حالا، فلاسفه احیاناً حرف هایی دارند، مثلاً می گویند: وحدت در کثرت، و کثرت در وحدت. خدا در همه چیز هست، همه چیز از ذات خدایی بخشی دارد بما لا یتناهی، دون ما لا یتناهی، در ضعف، خدا در وجودش، لا یتناهی است و فوق لا یتناهی بما لا یتنهی، منتهی این لا یتناهی، فوق لا یتناهی، بما لا یتناهی، در اصل جرم، در اصل وجود، با ممکنات شرکت دارد. مثل اینکه کسی تریلیاردر است، کسی یک قرون دارد، هر دو در اصل مال شرکت دارند، ولی آن تریلیاردر، چندین میلیون برابر این است. این ها خیال می کنند خدا این گونه است! خدا در وجودش، فوق مالایتناهی و مایتناهی است. این عدم تناهی، کثرت مطلق لا حد را، نسبت به ممکنات دربرگرفته است. یعنی این ممکن، بخش عمقی اش خدایی است و این بخش عمقی خدایی در ممکن، ضعیف است، و در خدا قوی است، فوق مالایتناهی و مایتناهی. خوب، این حرف را می زنند،

از جمله ادله می گویند که، فاقد شیء، معطی شیء نیست. اگر خدا فاقد ذوات ممکنات باشد، نمی تواند آن ها را خلق کند. این غلط است، برای چه؟ برای اینکه گاه فاقد ذات شیء است ولی واجد قدرت ایجاد شیء است، این فوق است دیگر. این که می گویند فاقد شیء، معطی شیء نیست، در علت، در والد، در سبب، درست است. اگر آتش فاقد حرارت باشد، ایجاد حرارت نمی کند. اگر یخ، فاقد سردی باشد، ایجاد سردی نمی کند. اگر برق فاقد یخ زدن باشد، ایجاد سردی در یخچال ها نمی کند. باید این والد و علت و سبب، واجد خود این موجود باشد، مثل بچه ای که شما دارید، یا واجد ماده آن موجود، ماده سرد است گرم می شود، گرم است سرد می شود، بزرگ است کوچک می شود، کوچک است بزرگ می شود. بنابراین این که می گویند فاقد شیء معطی شیء نیست، این در والدها، در علل، در اسباب، درست است. چه واجد ذات شیء به عنوان همان ذات و همان صورت، یا واجد ذات منهای صورتی که ولادت می یابد، مسبب می شود، ایجاد می گردد.

ولی خدا، فاقد ذوات موجودات است در ذاتش، این از صفات سلبیه است، اگر خدا فاقد ذوات موجودات در ذاتش نباشد، خدا هم سرمدی است هم ممکن، هم ازلی است هم غیر ازلی، هم ابدی است و هم غیر ابدی، هم خدا است هم خلق، خدا است به عنوان ظرف وجود ذوات موجودات، و خلق است به عنوان مظروف. ظرف و مظروف با هم وحدت دارند و وحدت متناقضین محال است. بنابراین، این جواب

اینهاست که خیال می کنند خدا، از درون ذات، مقداری ضعیف و بخشی کمرنگ از وجود را تحویل داده، پس خدا والد است، (در صورتی که) خدا والد نیست. والد هیچ چیز از موجودات که هفت بخش کردیم اصلاً نیست. چون ذات خدا مناقض است با ذات ممکنات، بنابراین والد نمی تواند باشد، نمی تواند آنها را در درون داشته باشد. در درون نه اصلش را، نه فرعش را، نه شکلش را، نمی تواند داشته باشد.

از جمله، روایاتی که در این باب هست: «(لم یلد) لم یخرج منه شیء کثیف کالولد، و ... و لا شیء لطیف کالنفس و ..» (التوحید، ص ۹۱) از امام حسین علیه السلام است. خوب این نمونه است. ولی کلاً از خدا، چیزی خارج نمی شود، چون خارج شدن یک داخل داریم، در مقابل خارج. داخل و خارج، حد معین می کند، حد داخلی و حد خارجی. وانگهی، آنچه می گویند خارج می شود، این غیر ذات خداست، بلکه اگر از ذات خدا، خدایی برون رود... بعضی خیال می کنند که خوب، خدا عقل اول را بر عقل دوم، عقل دوم را بر ... خدا از درون ذات، خدایی دیگر برون می دهد. این هم محال است. برای این که اصولاً در مجرد تعدد معنا ندارد و ثانیاً این دو اگر یک شود ناقص می شود. بنابراین خدا ناقص می شود و خدا «احد» است، «صمد» است، کمال مطلق است، نه زیاد می شود، نه کم می شود، «لم یلد».

حالا، ببینید این سه جمله همه ماضی است. اگر مضارع بود اشکال می شد، «لم یلد» مضارع بود یعنی در آینده نمی زاید، در آینده تولید از درون ذات نمی کند، «لم یولد»، در آینده متولد نمی شود، «ولم یکن له کفواً احد» و برای او کفوی و همتایی نخواهد بود. ممکن است نبوده و بعد با شد، بچه بزرگ نبوده و بعد بزرگ شده، عالم نبوده عالم شده، قادر نبوده قادر شده، زنده نبوده زنده شده، مال دار نبوده مال دار شده. پس آینده ممکن است با گذشته فرق کند. ولیکن اگر از گذشته، گذشته در بُعد ازلیت، چون الله ازلی است. «لم یلد»، یعنی بی آغاز والد نبوده، پس در انجام هم والد نیست. کسی که والد نبوده است قبلاً در زمان و در فوق زمان، قبل از زمان و بعد از زمان، ازلیت فوق زمانی و مدت زمان گذشته، کسی که والد نبوده است، یعنی غنی الذات است. چون غنی الذات است، غنی الذات و سرمدی الذات و احدي الذات و صمدی الذات، این غیر ممکن است ذاتش منتقل به فقر بشود. ذات غنی خودکفا، که نیازمند به احدي نیست، بلکه همگان به او نیازمندند، این غیر ممکن است، از ذات مطلق غنی مطلق، به ذات ناقص انتقال یابد. بنابراین، در گذشته که سلب می شود این صفات، «لم یلد»، «لم یولد» «ولم یکن له کفواً احد»، این در گذشته، در گذشته ازلیت که چنین است در آینده هم چنین است. بنابراین، سرمداً، ازلاً، در گذشته و ابداً

در آینده ولادت، برای خدا نیست. نه والد کسی است و نه مولود کسی است و بعد نتیجه: «و لم یکن له کفواً احد».

نتیجه کلّ سوره، نتیجه «قل هو»، «الله»، «احد»، «الله الصمد»، «لم یلد و لم یولد»، نتیجه این شش، مرحله هفتم است که: «و لم یکن له»، هرگز نبوده است برای او از ازل، یا بعد از ازل، همتایی. همتایی در ذاتش، در صفاتش، در افعالش، هرگز نبوده است و نخواهد بود. چون نبوده است، نخواهد بود. چون اگر در آینده باشد، ممکن است در گذشته نباشد در آینده نباشد ممکن است در گذشته باشد، و لکن وقتی که ازلاً بی آغاز، برای او کفوی، همتایی نبوده است، چه به عنوان والد بودن ولو همتا، چه همسان بودن، نه همسانی دارد و نه ولدی دارد که همتای او باشد «و لم یکن له کفواً احد».

خوب، این مقدار بحثی که عمیق بود و باید بسیار دقیق ترش کنیم، حالا باز نکته فقهاتی را عرض می کنیم: مسئله: آیا ما می توانیم از سوره توحید که پنج آیه است، بعد از حمد فقط چهار آیه بخوانیم؟ آیا کلاً می توانیم، سوره ناقص بخوانیم؟ اگر چهار آیه از سوره ای مفصل یا مطول بخوانیم، جایز است یا نه؟ آراء مختلف است. رأی مشهور این است که باید سوره را کامل خواند. منتهی سوره ای که آیه سجده نداشته باشد. اگر سوره ای آیه سجده دارد، چون آیه سجده را هم باید خواند و باید سجده کرد، نماز به هم می خورد.

بعضی روایت دارد که دو سوره هم می شود خواند، بعضی روایت دارد که حداقل چهار آیه است، حداکثر دو سوره کامل و این حرف درست است. روایات مختلف است در این که آیا یک سوره کامل باید خواند یا دو سوره هم می شود؟ یا یک سوره کامل، حداقلش که چند آیه است؟ چهار آیه ایست دیگر، وقتی که سوره ی کوثر، که در آن چهار آیه است؛ کافیهست، بنابراین چهار آیه، از هر سوره ای که بیش از چهار آیه دارد، کافیهست.

تحقیق در تبصرة الفقهاست، و در رساله هم بحث شده است که مثلاً اگر چند آیه از بقره بخوانیم؟ چهار آیه؟ کافی است، پنج آیه؟ کافی است، کلّ بقره؟ کافی است، کل آل عمران؟ کافی است. بنابراین کلّ یک سوره را خیلی متول هم بشود، یا چهار آیه که بسم الله هم جزء آیات است. بنابراین سوره توحید را می شود چهار آیه خواند، «و لم یکن له کفواً احد» را نخواند، و لکن این نقص است، برای اینکه خود سوره توحید که ثلث قرآن مجید است و استحباب اکید دارد که بعد از حمد خوانده شود،

حداقل در یک رکعت خوانده شود، بنابراین شایستگی ندارد که یک آیه را از آن کسر کنید.

مطلبی که اول عرض کردم، مثلاً فرض کنید که در «مالک یوم الدین» و در «کفواً احد»، بعضی می گویند ملک یوم الدین، بعضی می گویند که ما احتیاطاً جمع می کنیم بین ملک و «مالک» و بعضی دیگر که ما از آن بعض هستیم، فقط «مالک». چون «مالک»، نصّ فوق حدّ تواتر قرآن است، «مالک» درست است.

روایات هم مختلف است در این باب، کان یقرأ ملک، کان یقرأ مالک، این دو کان همدیگر را به زمین می زنند. و راویش هم یکی است. سه تا راوی دارد که مسلسل است، یک دسته می گویند که کان یقرأ رسول الله ملک، دسته دوم می گویند کان یقرأ رسول الله مالک. همان کسانی که کان یقرأ ملک را نقل کرده اند همان ها کان یقرأ مالک را نقل کرده اند. اگر قرآن موافقت و مخالفت (با این دو دسته روایت) نداشته باشد، تساقط می کنند، و لکن روایت کان یقرأ مالک، با «مالک یوم الدین» که فوق حدّ تواتر قرآن است تطابق دارد بنابراین «مالک» درست است.

اما جمع مالک و ملک، اصلاً در صورتی که مسلم است، مالک این قرائت متواتر قرآنی است، پس ملک حرف غیر قرآنی است. حرف غیر قرآنی در نماز خواندن، مخصوصاً در سوره حمد و سوره توحید، مبطل صلاة است. بعضی از فقها می فرمودند که ما جمع می کنیم، گفتم جمع تان مبطل است، ملک تان هم مبطل است. یک شب من رفتم به حرم برای زیارت و نماز به پا شد و ما نماز جماعت خواندیم، با آقای زنجانی، همدوره ما بود. عدالت عملی برایشان قائم، عدالت علمی بحث دارد. ایشان خواندند: «و لم یکن له کُفُؤاً احد»، بعد از نماز مغرب و عشا بود، بعد از نماز وقتی که آمدند تا بروند، اشخاص دورشان را گرفتند، بعد که چشمشان به من افتاد آمدند جلو و معانقه کردند و در گوششان گفتم که آقا چرا کُفُؤاً نگفتید، کُفُؤاً گفتید؟ فرمودند: یکی از علما، اسم نمی برم، کتابی نوشته که ملک» درست است و کُفُؤاً درست است.

گفتم او فاضل تر است یا خدا؟ تواتر مسلم فوق حدّ تواتر قرآنی، که «إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ و قُرْءَانَهُ» (قیامة، ۱۷)، قرائنه نیست، قرائات نیست، یک قرائت است. تواتر بلکه فوق حدّ تواتر قرآنی، «مالک» است و «کُفُؤاً» است. سکوت کردند ایشان و تشریف بردند، بعداً یک شبی رفتم که دیدم ایشان عوض کرده اند، کُفُؤاً کرده اند، آدمی خاکی است ایشان، قبول کردند. مثل آقای منتظری، آقای منتظری هم همین گونه است. در بحث هایی که می کنیم بر محور قرآن، فوری سکوت می کنند و قبول می کنند. فقها بعضی

این گونه اند و بعضی این گونه نیستند، بعضی عادت کردند به آن مطالبی که قبلاً شنیده اند یا گفته اند یا فتوا داده اند.

خوب، این مراحل سوره توحید، به طور مختصر و بعد اشاره ای راجع به توحید وهابی، توحید اثنینی، توحید ثالوثی، که بخش دوم از تفسیر سوره توحید است. کسانی که قائل به ثالوث هستند آن ها هم موحد هستند ولی توحیدشان غلط است، می گویند: آب و ابن و روح القدس. کسانی که قائل به ولد برای خدا هستند، که یهودی ها قائل بودند این ها عرض شود که موحد هستند، ولی خیال توحید، توحید غلط. ما یک الحاد داریم که انکار خداست. یک شرک داریم که رسماً بت هایی را در مقابل خدا می پرستند و یک توحید داریم. ولی توحید هم دارای مراحل است. توحید صحیح سالم، همان است که سوره توحید و سایر آیات توحید بیانگر است. اما توحید مثلاً وهابی ها، که می گویند خدا شب های چهارشنبه، سوار الاغش می شود و می آید آسمان اول، ببیند بنده هایش چکار می کنند! یا فرض کنید که توحید ثالوثی مسیحی ها که آب و ابن القدس. یا توحید مریمی: مریم و عیسی. هم ثنوی هستند مسیحی ها، هم ثالوثی هستند و هم موحد.

موحدین شان بسیار کم هستند، ثالوثی زیاد هستند، ثنوی های هم کم هستند. «أَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمِّي إِلَهَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ» (مائده، ۱۱۶) وقتی که، مادر این فرزند را زایید، مادر خدای مؤنث، فرزند خدای مذکر و خدای اصل هم در درون این مادر بود، که به صورت مسیح آمد بیرون، فلذا «لَا تَقُولُوا ثَلَاثَةً» داریم، نفی اثنینیت هم داریم. می گویند که این سه تا بود قبلاً خدا و روح القدس و مریم، بعد عیسی درست شد و شد: خدا، روح القدس و عیسی. روح القدس هم میانجی بود رفت کنار و خدا هم رفت در ذات مسیح بنابراین اله واحد است این ها حرف هایی است که بعداً به صورت مستقل باید در آیاتی ما بحث کنیم.

والسلام علیکم ورحمة الله و بركاته

